پرونده ۳۲ سالگی پذیرش قطعنامه ۵۹۸

محمدعلی صمدی پژوهشگر جنگ در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

صدام بعد از حمله به کویت بخش‌هایی از قطعنامه را اجرا کرد

اینگلس، جاشوا، قطاعی، ابوحیدرنگاه/

محمد جعفری
گروه راهبرد

قطعنامه ۵۹۸ نهمین قطعنامه‌ای بود که ازسوی شورای امنیت درباره جنگ ایران و عراق صادر شد. تفاوت‌های این قطعنامه با قطعنامه‌های پیشین چه بود که ایران حاضر به پذیرش آن شد؟

قطعنامه ۵۹۸ اولین قطعنامه است که عالی‌ترین مرجع بین‌المللی یعنی سازمان ملل متحد و شورای امنیت، در آن وضعیت حقوقی جنگ بین ایران و عراق را پذیرفتند. پیش از آن، در قطعنامه‌های قبلی از واژگانی همچون «وضعیت بین دو کشور» و «درگیری میان دو کشور» یا «تصرف زمین از راه زور» برای تعریف وضعیت بین ایران و عراق استفاده می‌شد. بار حقوقی این واژگان و پیامدهای آنها متفاوت است. وقتی نپذیرید که بین دو کشور جنگ است دیگر موضوعاتی چون تعیین متجاوز، مذاکرات صلح، دریافت غرامت و... معنا پیدا نمی‌کند. تا ۲۹ تیر ماه ۶۶ وضعیت همین گونه بود تا اینکه قطعنامه ۵۹۸ تصویب شد و جنگ میان دو کشور را به رسمیت شناخت. این هم نتیجه مجاهدت‌های رزمندگان بود. چهار ماه بعد از پایان عملیات کربلای ۵، درحقیقت قدرت‌های جهانی از اینکه وضعیت جنگ در جبهه‌ها به نفع عراق رقم بخورد ناامید شدند و از مجموعه تحولات میدانی به این جمع‌بندی رسیدند که شاید ورق به نفع ایران برگردد. لذا تلاش کردند با ورود به ماجرا، جنگ را به گونه‌ای خاتمه دهند که هیچ‌یک از طرف‌ها در آن پیروز نباشد. البته این حرف صرفا یک شوخی است. دقیقا منظور آنها این بود که ایران برنده جنگ نباشد.

حضرت امام(ره) دو هفته قبل از پذیرش قطعنامه در پیامی به‌مناسبت حمله ناو جنگی آمریکایی به هواپیمای مسافربری ایران، بر ادامه جنگ تاکید کردند «امروز، تردید به‌هر شکلی خیانت به اسلام است، غفلت از مسائل جنگ خیانت به رسول‌الله(ص) است»، این با پذیرش قطعنامه چگونه قابل جمع است؟ حضرت امام در پیام قطعنامه این‌طور عنوان می‌کنند که به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آنها خودداری می‌کنم و در آینده روشن خواهد شد با قبول قطعنامه و آتش‌بس موافقت نموده. عوامل مورد اشاره امام که ایشان روشن شدن‌شان را به آینده موکول کردند چه بود؟

ابتدا باید در نظر داشته باشید امام(ره) یک رهبر و یک پیشوای دینی تکلیف‌محور بودند، نه یک رهبر پوپولیست یا امثال شخصیت‌های مثلا کاریزماتیک که جهان نمونه آن را زیاد دیده است. برای ایشان بیش از هر چیز تکلیف دینی موضوعیت داشت. چیزی که سال‌های متمادی در جهان اسلام بی‌سابقه بود که یک رهبری سیاسی با تکلیف دینی کشور را اداره کند.

در ماجرای سقوط هواپیمای ایرباس اتفاق جدیدی نیفتاده بود. دشمن داشته جنگ و ندادنی نشان داده و خواستی از ایران گرفته بود. من فکر می‌کنم از نظر امام(ره)، ماجرا این گونه تحلیل می‌شد که دشمن، دشمنی خدا را کرده و ما نباید کوتاه بیاییم و طبق معمول باید کار خود را انجام دهیم. اما باید مجموعه اتفاقاتی که در حدفاصل ۲۷ تیر تا ۲۷ تیر اتفاق افتاد را مورد توجه قرار داد. این که امام(ره) می‌فرمایند از ذکر برخی اتفاقات معذور هستم، قطعا منظور ایشان دشمنی دشمن نیست. امام که از ذکر دشمنی دشمنان معذور نیست و ابایی ندارد که بخواهد جزئیات توطئه دشمن را آشکار کند. چیزی که مورد نظر حضرت امام(ره) بوده اما نیامد اینکه قطعنامه ۵۹۸ تصویب شد و جنگ میان دو کشور را به رسمیت شناخت. این هم نتیجه مجاهدت‌های رزمندگان بود. چهار ماه بعد از پایان عملیات کربلای ۵، درحقیقت قدرت‌های جهانی از اینکه وضعیت جنگ در جبهه‌ها به نفع عراق رقم بخورد ناامید شدند و از مجموعه تحولات میدانی به این جمع‌بندی رسیدند که شاید ورق به نفع ایران برگردد. لذا تلاش کردند با ورود به ماجرا، جنگ را به گونه‌ای خاتمه دهند که هیچ‌یک از طرف‌ها در آن پیروز نباشد. البته این حرف صرفا یک شوخی است. دقیقا منظور آنها این بود که ایران برنده جنگ نباشد.

حضرت امام(ره) دو هفته قبل از پذیرش قطعنامه در پیامی به‌مناسبت حمله ناو جنگی آمریکایی به هواپیمای مسافربری ایران، بر ادامه جنگ تاکید کردند «امروز، تردید به‌هر شکلی خیانت به اسلام است، غفلت از مسائل جنگ خیانت به رسول‌الله(ص) است»، این با پذیرش قطعنامه چگونه قابل جمع است؟ حضرت امام در پیام قطعنامه این‌طور عنوان می‌کنند که به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آنها خودداری می‌کنم و در آینده روشن خواهد شد با قبول قطعنامه و آتش‌بس موافقت نموده. عوامل مورد اشاره امام که ایشان روشن شدن‌شان را به آینده موکول کردند چه بود؟

ابتدا باید در نظر داشته باشید امام(ره) یک رهبر و یک پیشوای دینی تکلیف‌محور بودند، نه یک رهبر پوپولیست یا امثال شخصیت‌های مثلا کاریزماتیک که جهان نمونه آن را زیاد دیده است. برای ایشان بیش از هر چیز تکلیف دینی موضوعیت داشت. چیزی که سال‌های متمادی در جهان اسلام بی‌سابقه بود که یک رهبری سیاسی با تکلیف دینی کشور را اداره کند.

در ماجرای سقوط هواپیمای ایرباس اتفاق جدیدی نیفتاده بود. دشمن داشته جنگ و ندادنی نشان داده و خواستی از ایران گرفته بود. من فکر می‌کنم از نظر امام(ره)، ماجرا این گونه تحلیل می‌شد که دشمن، دشمنی خدا را کرده و ما نباید کوتاه بیاییم و طبق معمول باید کار خود را انجام دهیم. اما باید مجموعه اتفاقاتی که در حدفاصل ۲۷ تیر تا ۲۷ تیر اتفاق افتاد را مورد توجه قرار داد. این که امام(ره) می‌فرمایند از ذکر برخی اتفاقات معذور هستم، قطعا منظور ایشان دشمنی دشمن نیست. امام که از ذکر دشمنی دشمنان معذور نیست و ابایی ندارد که بخواهد جزئیات توطئه دشمن را آشکار کند. چیزی که مورد نظر حضرت امام(ره) بوده اما نیامد اینکه قطعنامه ۵۹۸ تصویب شد و جنگ میان دو کشور را به رسمیت شناخت. این هم نتیجه مجاهدت‌های رزمندگان بود. چهار ماه بعد از پایان عملیات کربلای ۵، درحقیقت قدرت‌های جهانی از اینکه وضعیت جنگ در جبهه‌ها به نفع عراق رقم بخورد ناامید شدند و از مجموعه تحولات میدانی به این جمع‌بندی رسیدند که شاید ورق به نفع ایران برگردد. لذا تلاش کردند با ورود به ماجرا، جنگ را به گونه‌ای خاتمه دهند که هیچ‌یک از طرف‌ها در آن پیروز نباشد. البته این حرف صرفا یک شوخی است. دقیقا منظور آنها این بود که ایران برنده جنگ نباشد.

به تعبیر شما آقای رضایی در نامه خود حد بالا را در می‌گیرند به حداقلی از اعکاسات مورد نظر برای پیروزی دست یابند، چرا امام(ره) به چشم یک برآورد واقعی و نه دست بالا به آن نگاه کردند و برمبنای آن این گونه تصمیم گرفتند؟

بینید! ما نمی‌دانیم آقای هاشمی به امام(ره) چه گفته است. این در جایی منتشر نشده. در خاطرات آقای هاشمی هم این گفت‌وگو دیده نمی‌شود. شاید هم گفت‌وگوی خاصی نبوده و ایشان فقط نامه را تحویل امام داده ولی من با توجه به مطالعاتم، در این زمینه احاله به آقای هاشمی خوشبین نیستم. این برآورد دادن‌ها هر سال انجام می‌شد. از سال ۶۳ آقای رضایی نامه می‌نوشت و برای عملیات بعدی برآورد می‌داد یا با اعضای ستادش در دفتر ریاست‌جمهوری، در حضور آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی، حداقل نیازمندی‌های سپاه برای پیروزی را مطرح می‌کرد. در خاطرات و اسناد منتشرشده هم این موضوع وجود دارد در دیوان‌سالاری ایرانی برای برآورد دادن چیست؟ ما اگر بخواهیم به کسی برآوردی بدهیم، چطور رفتار می‌کنیم؟ با این پیش فرض که مقداری از سر و ته آن را می‌زنند حد بالا را در نظر می‌گیریم تا درنهایت چیزی نزدیک به میزان مورد نیاز به دست ما برسد. یعنی شما بگویید ۱۰۰ تا، بلکه ۶۰ تا به دست‌تان برسد، چون اگر ۶۰ تا را همان اول بگویید، ۳۰ تاهم دست شما را نمی‌گیرد. این سنت ثابت دیوان‌سالاری ایرانیان است. تجربه آقای محسن رضایی در ۴ سال قبل از آن با آقای هاشمی براساس همین روال بود. یعنی ایشان از سال ۶۲ فرضا وقتی به آقای هاشمی می‌گفت ۲۰۰ گردان نیاز دارم تعداد زیادی از آن کم می‌شد و میزانی دیگر تحویل آقای رضایی می‌شد. این روش ۴ سال ادامه داشت و آقای رضایی هر مسیری را که رفت تا بتواند حداکثر چیزی که می‌خواهد را بگیرد، ناکام ماند. حتی پیشنهاد داد من را به‌عنوان فرمانده ارتش منصوب کنید تا مدیریت امکانات نظامی کاملا در اختیار سپاه باشد. او درواقع می‌خواست با برآوردهای خود از حداکثر امکانات نظامی کشور استفاده کند. بعدها همین موضوع چوبی بر سر آقامحسن شد که شما قدرت‌طلب هستید. این چنین نبود. باید دو سال قبل از آن را دید که آقای رضایی برای گرفتن چند گردان توپخانه، چه مصیبتی را تحمل می‌کرد. البته وظیفه آقای هاشمی بود که قاطعانه عمل کند و تجهیزات را از منابع دیگر گرفته و به سپاه بدهد اما رویه آقای هاشمی این‌طور نبود. این نامه آقای رضایی در سال ۶۷ را باید در همان چارچوب بررسی کرد؛ بررسی مستقل این نامه که به‌یک‌باره محسن رضایی گفته من برای ادامه جنگ سلاح اتمی و فلان امکانات را می‌خواهم شوخی است یا به قصد تسویه‌حساب سیاسی مطرح می‌شود. آقای محسن رضایی می‌دانست سلاح اتمی نه که کار او می‌آید و نه امکان دسترسی به آن وجود دارد. امکان خروج آمریکا از خلیج‌فارس نه وجود دارد و نه به کار او می‌آید. منتها با مسئولان قرارگاه خاتم که یکی از آنها آقای هاشمی است و دیگری همین آقای رضوانی، و دائم هم فشار می‌آورند که چه وقت تمامش می‌کنید، ادامه دادن دشوار تر بود. ما امروز سال آقای رضوانی را تجربه کرده‌ایم و به نظر من این رضوانی همان رضوانی سال‌های جنگ است. یعنی رفع دومی که بچه‌ها باید به دستوپای او می‌افتادند تا امکانات بگیرند، آقای رضوانی بود که در زمان جنگ، مسئول ستاد قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء بود. بچه‌های سپاه باید با این نگرش می‌جنگیدند که هر زمان می‌گفتند تجهیزات می‌خواهیم و برای عملیات بعدی فلان امکانات را می‌خواهیم، پاسخ می‌شنیدند که آیا عملیات بعدی آخرین عملیات است؟ در عملیات بعدی بغداد یا بصره را می‌گیرید یا خیر؟ برای رسیدن به بغداد یا بصره چقدر زمان نیاز دارید؟ نظامیان می‌گفتند بستگی به تجهیزات دارد. پاسخ این بود که هیچ امکاناتی نمی‌توانیم به شما بدهیم. اینها مضمون کلی دیالوگ‌های مکرری است که مستندات آنها وجود دارد. ما نباید بیاییم و طبق معمول باید کار خود را انجام دهیم. اما باید مجموعه اتفاقاتی که در حدفاصل ۲۷ تیر تا ۲۷ تیر اتفاق افتاد را مورد توجه قرار داد. این که امام(ره) می‌فرمایند از ذکر برخی اتفاقات معذور هستم، قطعا منظور ایشان دشمنی دشمن نیست. امام که از ذکر دشمنی دشمنان معذور نیست و ابایی ندارد که بخواهد جزئیات توطئه دشمن را آشکار کند. چیزی که مورد نظر حضرت امام(ره) بوده اما نیامد اینکه قطعنامه ۵۹۸ تصویب شد و جنگ میان دو کشور را به رسمیت شناخت. این هم نتیجه مجاهدت‌های رزمندگان بود. چهار ماه بعد از پایان عملیات کربلای ۵، درحقیقت قدرت‌های جهانی از اینکه وضعیت جنگ در جبهه‌ها به نفع عراق رقم بخورد ناامید شدند و از مجموعه تحولات میدانی به این جمع‌بندی رسیدند که شاید ورق به نفع ایران برگردد. لذا تلاش کردند با ورود به ماجرا، جنگ را به گونه‌ای خاتمه دهند که هیچ‌یک از طرف‌ها در آن پیروز نباشد. البته این حرف صرفا یک شوخی است. دقیقا منظور آنها این بود که ایران برنده جنگ نباشد.

حضرت امام(ره) دو هفته قبل از پذیرش قطعنامه در پیامی به‌مناسبت حمله ناو جنگی آمریکایی به هواپیمای مسافربری ایران، بر ادامه جنگ تاکید کردند «امروز، تردید به‌هر شکلی خیانت به اسلام است، غفلت از مسائل جنگ خیانت به رسول‌الله(ص) است»، این با پذیرش قطعنامه چگونه قابل جمع است؟ حضرت امام در پیام قطعنامه این‌طور عنوان می‌کنند که به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آنها خودداری می‌کنم و در آینده روشن خواهد شد با قبول قطعنامه و آتش‌بس موافقت نموده. عوامل مورد اشاره امام که ایشان روشن شدن‌شان را به آینده موکول کردند چه بود؟

ابتدا باید در نظر داشته باشید امام(ره) یک رهبر و یک پیشوای دینی تکلیف‌محور بودند، نه یک رهبر پوپولیست یا امثال شخصیت‌های مثلا کاریزماتیک که جهان نمونه آن را زیاد دیده است. برای ایشان بیش از هر چیز تکلیف دینی موضوعیت داشت. چیزی که سال‌های متمادی در جهان اسلام بی‌سابقه بود که یک رهبری سیاسی با تکلیف دینی کشور را اداره کند.

در ماجرای سقوط هواپیمای ایرباس اتفاق جدیدی نیفتاده بود. دشمن داشته جنگ و ندادنی نشان داده و خواستی از ایران گرفته بود. من فکر می‌کنم از نظر امام(ره)، ماجرا این گونه تحلیل می‌شد که دشمن، دشمنی خدا را کرده و ما نباید کوتاه بیاییم و طبق معمول باید کار خود را انجام دهیم. اما باید مجموعه اتفاقاتی که در حدفاصل ۲۷ تیر تا ۲۷ تیر اتفاق افتاد را مورد توجه قرار داد. این که امام(ره) می‌فرمایند از ذکر برخی اتفاقات معذور هستم، قطعا منظور ایشان دشمنی دشمن نیست. امام که از ذکر دشمنی دشمنان معذور نیست و ابایی ندارد که بخواهد جزئیات توطئه دشمن را آشکار کند. چیزی که مورد نظر حضرت امام(ره) بوده اما نیامد اینکه قطعنامه ۵۹۸ تصویب شد و جنگ میان دو کشور را به رسمیت شناخت. این هم نتیجه مجاهدت‌های رزمندگان بود. چهار ماه بعد از پایان عملیات کربلای ۵، درحقیقت قدرت‌های جهانی از اینکه وضعیت جنگ در جبهه‌ها به نفع عراق رقم بخورد ناامید شدند و از مجموعه تحولات میدانی به این جمع‌بندی رسیدند که شاید ورق به نفع ایران برگردد. لذا تلاش کردند با ورود به ماجرا، جنگ را به گونه‌ای خاتمه دهند که هیچ‌یک از طرف‌ها در آن پیروز نباشد. البته این حرف صرفا یک شوخی است. دقیقا منظور آنها این بود که ایران برنده جنگ نباشد.

از اسلام ۶۵ آقای رضایی یک ادعا دارد. این ادعا تایستان ۶۵ در روزنامه اطلاعات در مصاحبه مطبوعاتی او مطرح شد که دو درصد از نیروی انسانی و ۱۲درصد کل اقتصاد کشور برای جنگ هزینه شده است. این ادعای ۱۲ درصد را حدود ۱۰ سال پیش هم آقای رضایی تکرار کرد. او در مصاحبه‌های تاکید کرد برآورد کل ۸ سال روال به همین ترتیب بود. ۱۲درصد کل اقتصاد کشور دراختیار جنگ بود و هیچ کسی هم به این ادعای آماری جواب نداده است

در تکمیل فرمایش شما ذکر این نکته ضروری است که مردم با حمله ارتش بعث به مرزهای جنوبی بعد از قطعنامه، مجددا به جبهه‌ها هجوم آوردند.

این هم بحثی جدی است. اگر مردم احساس نگرانی می‌کردند کوتاه نمی‌آمدند. این که پشت جبهه طوری عمل کنید که مردم احساس نگرانی نکنند و احساس بحران نداشته باشند و بعد بگویید مردم خسته شدند ناروا است. اگر به مردم نشان می‌دادید در وضعیت بحرانی هستیم و آماده‌ای به تمام کردن جنگ با پیروزی دارید، مردم می‌ایستادند و همین بود که امام(ره) برای ادامه مسیر روی مصلحت نظام و انقلاب رجوع می‌برد. امام(ره) حس می‌کرد که مردم اگر بفهمند اراده پایان جنگ با پیروزی وجود دارد در میدان خواهند بود.

این رویه به جبهه هم تزریق شد؟ سردار همدانی در خاطره‌ای بیان می‌کند یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات هاشمی بعد از عملیات کربلای ۵ این بود که از پایان جنگ سخن گفت. درواقع رزمندگان احساس کردند دیگر نیاز به ادامه جنگ نیست و خبر اینکه می‌خواهیم مذاکره کنیم و جنگ را تمام کنیم قدری آنها را تسلیت به ادامه جنگ سرد کرد و روحیه رزمندگان را به هم ریخت.

آقای هاشمی در سال ۶۲ بین فرماندهان از پایان جنگ صحبت کرد و همه فرماندهان را سردرگم کرد. بعد محسن رضایی و باقی فرماندهان قضیه را جمع کردند.

در این باره قدری توضیح می‌دهید؟

در سال ۶۲ بعد از آنکه امام در حاشیه نامه‌ای آقای هاشمی را به‌عنوان فرمانده کل معرفی کرد، ایشان جلسه‌ای با فرماندهان برای ارزیابی رویکردهای آینده کرد. در آقای هاشمی همان جا قریب به مضمون می‌گوید باید با یک پیروزی بزرگ مساله را حتم کنیم. درواقع بحث جنگ تا یک پیروزی از اینجا ابداع شد. این تقسیم‌بندی در سال ۶۲ به‌وسیله شخص آقای هاشمی ابداع شد. به نظر من اصلا فرماندهان توقع شنیدن چنین چیزی را نداشتند. فضا فضای جنگ جنگ تا پیروزی و جنگ تکلیف‌محور بود. متاسفانه در آن مقطع خیلی مفهوم هم نبود که منظور آقای هاشمی دقیقا چیست. فضای خوشبینی وجود داشت و تحلیل بچه‌ها قوی نشده بود. اغلب جوان بودند و شاید نمی‌توانستند صحبت‌های آقای هاشمی را تجزیه و تحلیل کنند. رویکرد آقای هاشمی در فرماندهی جنگ از ابتدا سی و چند سال از پایان جنگ گذشته و هنوز ابهامات زیادی درباره چگونگی پذیرش قطعنامه ازسوی ایران و مسیری که به این نقطه ختم شد باقی است. اگرچه در این سال‌ها اطلاعات زیادی در این باره منتشر و حتی از طبقه‌بندی خارج شده ولی خب باز هم جذابیت این موضوع به قوت خود باقی است و حساسیت‌ها در این باره باعث شده که همه ساله در سالروز مقاطعی چون پذیرفتن قطعنامه در ۲۷ تیر ۶۷، تا تمام جنگ در ۲۹ مرداد همان سال، افکار عمومی مجددا آنچه در ماه‌ها و هفته‌های پایانی جنگ به‌ویژه در پشت جبهه‌ها و در تهران گذشت را به کنده‌کاو بگذارد. به همین مناسبت در باب چرایی قبول قطعنامه ۵۹۸، موضع حضرت امام(ره)، نقش سیاسیون و نظامیان و به‌طور مشخص افرادی همچون هاشمی‌رفسنجانی، جانشین فرماندهی کل قوا و فرمانده جنگ، میرحسین موسوی نخست‌وزیر وقت، حسن روحانی رئیس ستاد قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء و معاون جانشین فرماندهی کل قوا و محسن رضایی فرمانده وقت سپاه در پذیرش قطعنامه و... با محمدعلی صمدی پژوهشگر تاریخ دفاع مقدس به گفت‌وگو نشستیم. صمدی در میان همه مسئولان دست‌اندرکار، نقش هاشمی‌رفسنجانی را از همه پررنگ‌تر می‌داند و معتقد است که او برخلاف استراتژی امام از همان نیمه سال ۶۲ که وارد جنگ شد در پی خاتمه جنگ بود و از ۶۵ به این سو نیز به کلی جنگ را رها کرد. این پژوهشگر دفاع مقدس روایت جالبی هم از نامه معروف محسن رضایی به هاشمی در روزهای منتهی به قطعنامه دارد و می‌گوید برآوردهای مطرح‌شده در این نامه را باید در چارچوب فرهنگ عمومی دیوان‌سالاری ایرانیان تفسیر کرد. فرهنگی که در آن وقتی قرار است برآوردی برای دریافت امکانات ارائه شود، با این پیش‌فرض که مقداری از سر و ته آن را می‌زنند حد بالا در نظر گرفته می‌شود تا درنهایت چیزی نزدیک به میزان مورد نیاز محقق شود. کمااینکه این رویه در برآوردهای سالیانه جنگ و مکاتبات قبلی رضایی و هاشمی نیز امری مسبوق به سابقه بود. صمدی درباره توان نظامی عراق در پایان جنگ نیز نگاه قابل تأملی دارد و همچنین معتقد است با پذیرش قطعنامه جز آتش‌بس چیزی عاید ایران نشد. کمااینکه تبادل اسرا و تعیین عراق به‌عنوان متجاوز نیز هیچ ربطی به قطعنامه نداشت و به تحولات بعد از آن مربوط می‌شد. مطالعه این گفت‌وگوی خواندنی را از دست ندهید.

ادامه از صفحه ۲

آیت‌الله خامنه‌ای جنگ را هم مسیری برای رسیدن به آن آرمان‌ها می‌دانستند و خیلی جا جنگ را مزاحم این مسیر می‌دانستند. لذا عملکردها متفاوت بود.

تحولات انتخابات مجلس سوم در فروردین ۶۷ و شدت گرفتن رقابت‌های سیاسی چقدر در سرد شدن فضای جبهه‌ها موثر بود؟ به‌هرحال تعداد قابل توجهی از نظامیان و فرماندهان سطح میانی به بالای جنگ در این مقطع وارد انتخابات شدند و عملا جبهه‌ها را رها کردند.

فضای انتخاباتی داغی که آن انتخابات به نسبت دوره‌های قبل داشت، برای بچه‌های جبهه و جنگ غریب بود ولی اینکه بگویم این عامل تاثیری در جبهه داشته باشد، به نظرم این گونه نبود. چپ و راست خیلی متوجه نبودند در جبهه چه خبر است و خیلی فرقی نمی‌کرد چه کسی بیاید و چه کسی برود. درواقع یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات مسئولان نظامی و سیاسی، این بود که پشت جبهه را بیش از حد لازم آرام نگه داشتند. یعنی مردم تهران تا زمانی که موشک‌های عراق به تهران نرسید خیلی متوجه جنگ نبودند. تا قبل ارسال ۶۳ که هواپیماهای عراقی به زحمت خود را به تهران رساندند و بمب‌های کور می‌انداختند، تهران متوجه جنگ نبود. جنگ بیشتر یک بخش ثابت از اخبار بخش‌های خبری رادیو و تلویزیون بود و اینکه تعدادی بچه‌های پاسدار و بسیجی در جبهه‌ها درگیر هستند. به نظرم در این مقطع، آدم‌ها همان آدم‌ها بودند و هر طرفی می‌آمد، چه راستی‌ها و چه چپی‌ها، چه «یت» و چه «یون» در مواجهه با مساله جنگ خیلی فرقی با هم نداشتند.

معتقد هستید فضای افکار عمومی توسط ستاد تبلیغات جنگ به خوبی مدیریت نشد؟

اصلا ستاد تبلیغات جنگ کاری نکرد. آن آرامش را هم دولت برقرار می‌کرد. همیشه ارزاق با کوپن بود و مردم خیلی وضعیت جنگی را به لحاظ اقتصادی درک نمی‌کردند. همین الان حداکثر خاطره مردم از وضعیت اقتصادی جنگ چیست؟ کوپن! منتها همین را با انگلستان در جنگ جهانی دوم مقایسه کنید و ببینید چه وضعیتی حاکم بوده. اصلا بحث مردن از گرسنگی در شهرهای انگلستان مطرح بوده. تدبیرها در این سطح بوده که مردم از گرسنگی نمیرند. اینجا تمام مشکل این بود که به‌جای اینکه به هر کسی این میزان مرغ و برنج بدهند قدری کمتر دادند. تازه در بازار سیاه هم همه مواد غذایی پیدا می‌شد. آن قدر هم قیمت بازار سیاه بالا نبود. بازار سیاه را در وضعیت اقتصادی کنونی می‌توان فهمید. در آن بازار کوپنی هر چیزی را در بازار آزاد با دلار و درصدی بالاتر می‌شد تهیه کرد. درحقیقت در وضعیت جنگی اصلا کمبود مواد غذایی نداشتیم. البته خیلی‌ها دوست دارند برزگمایی کنند ولی اینها خاطرات روزمره مردم است و مطالعه میدانی کمی هم می‌شود جزئیاتش را فهمید.

به هر ترتیبی که بود ایران قطعنامه را پذیرفت. به نظر شما با پذیرش قطعنامه ما چه به دست آوردیم و از چه مواردی چشم‌پوشی کردیم؟

ما از نتیجه در میدان جنگ صرف‌نظر کردیم. قطعنامه هیچ دستاوردی برای ما نداشت به جز آتش‌بس. از ۱۰ بند قطعنامه تنها چند بندش اجرایی شد که مهم‌ترین‌شان بر اثر عواملی خارج از قطعنامه عملی شدند. مثلا صدام به الزام شورای امنیت اسرا را پس نداد.

دو سال بعد از قبول قطعنامه عراق، کویت را اشغال کرد و نیاز به سرباز و نیروی کار داشت. چون همه ارتش اسیر عراقی در ایران بودند. ۶۰ هزار اسیر عراقی در ایران بودند که اینها خورده و خوابیده بودند و وقتی برمی‌گشتند، می‌توانستند به میدان جنگ بروند یا در ادارات و نهادهای دولتی و کارخانه‌ها کار کنند. صدام آنها را می‌خواست و ضمنا می‌خواست خیالش از جانب ایران راحت باشد و وضعیت نه جنگ نه صلح بین ایران و عراق از بین برود و شرایط به ثبات برسد. لذا دو سه هفته بعد از اشغال کویت، هموار کردن مسیر تبادل اسرا را شروع کرد و در ایام او اشغال کویت هم تبادل اسرا انجام شد. قطعنامه ۵۹۸ با همه این مضمون را بیان می‌کند که دو سه سال است سکرتاریم و نباید عملیات خیبر انجام می‌شد و مستقیم باید اینجا عملیات می‌کردیم. توجه داشته باشید خیبر جزو عملیات‌هایی است که بچه‌ها با تمام توان و با چه امیدهایی به میدان آمدند و اتفاقا خود آقای هاشمی در این عملیات فرمانده جنگ بود. زمانی که دست‌اندرکار است وقتی آقای هاشمی این حرف را زد سکوت عجیبی حکمفرما شد. وقتی مشروح این جلسه را می‌خوانید واکنش‌ها به نحوی بود مثل اینکه کسی سیلی به صورت بچه‌ها زده باشد. آیت‌الله خامنه‌ای روی مسائل نظامی اشراف داشت. یعنی اصل جنگ برای ایشان موضوعیت داشت. مشکل خیلی از مسئولان سیاسی کشور این بود که جنگ را مساله‌ای فرعی می‌دانستند و آن را مانع از رسیدن به ایده‌آل‌های کشور می‌دیدند. آقای هاشمی وطیفی از سیاسیون آرزوهای گشنگی برای انقلاب داشتند و می‌خواستند به آنها برسند. جنگ از نظر اینها مانع رسیدن به آن آرزوها بود. اما به نظر بچه‌های امثال امام و آقا، پیروزی در جنگ مسیر رسیدن به همان آرمان‌ها بود. شاید اصلا هر دو طرف یک آرمان داشتند، منظورم آرمان‌های کلی نظیر تعالی، پیشرفت، کمال و... است. منتها امام و به گفت‌وگو نشستیم. صمدی در میان همه مسئولان دست‌اندرکار، نقش هاشمی‌رفسنجانی را از همه پررنگ‌تر می‌داند و معتقد است که او برخلاف استراتژی امام از همان نیمه سال ۶۲ که وارد جنگ شد در پی خاتمه جنگ بود و از ۶۵ به این سو نیز به کلی جنگ را رها کرد. این پژوهشگر دفاع مقدس روایت جالبی هم از نامه معروف محسن رضایی به هاشمی در روزهای منتهی به قطعنامه دارد و می‌گوید برآوردهای مطرح‌شده در این نامه را باید در چارچوب فرهنگ عمومی دیوان‌سالاری ایرانیان تفسیر کرد. فرهنگی که در آن وقتی قرار است برآوردی برای دریافت امکانات ارائه شود، با این پیش‌فرض که مقداری از سر و ته آن را می‌زنند حد بالا در نظر گرفته می‌شود تا درنهایت چیزی نزدیک به میزان مورد نیاز محقق شود. کمااینکه این رویه در برآوردهای سالیانه جنگ و مکاتبات قبلی رضایی و هاشمی نیز امری مسبوق به سابقه بود. صمدی درباره توان نظامی عراق در پایان جنگ نیز نگاه قابل تأملی دارد و همچنین معتقد است با پذیرش قطعنامه جز آتش‌بس چیزی عاید ایران نشد. کمااینکه تبادل اسرا و تعیین عراق به‌عنوان متجاوز نیز هیچ ربطی به قطعنامه نداشت و به تحولات بعد از آن مربوط می‌شد. مطالعه این گفت‌وگوی خواندنی را از دست ندهید.

پرونده ۳۲ سالگی پذیرش قطعنامه ۵۹۸

ادامه از صفحه ۲

آیت‌الله خامنه‌ای جنگ را هم مسیری برای رسیدن به آن آرمان‌ها می‌دانستند و خیلی جا جنگ را مزاحم این مسیر می‌دانستند. لذا عملکردها متفاوت بود.

تحولات انتخابات مجلس سوم در فروردین ۶۷ و شدت گرفتن رقابت‌های سیاسی چقدر در سرد شدن فضای جبهه‌ها موثر بود؟ به‌هرحال تعداد قابل توجهی از نظامیان و فرماندهان سطح میانی به بالای جنگ در این مقطع وارد انتخابات شدند و عملا جبهه‌ها را رها کردند.

فضای انتخاباتی داغی که آن انتخابات به نسبت دوره‌های قبل داشت، برای بچه‌های جبهه و جنگ غریب بود ولی اینکه بگویم این عامل تاثیری در جبهه داشته باشد، به نظرم این گونه نبود. چپ و راست خیلی متوجه نبودند در جبهه چه خبر است و خیلی فرقی نمی‌کرد چه کسی بیاید و چه کسی برود. درواقع یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات مسئولان نظامی و سیاسی، این بود که پشت جبهه را بیش از حد لازم آرام نگه داشتند. یعنی مردم تهران تا زمانی که موشک‌های عراق به تهران نرسید خیلی متوجه جنگ نبودند. تا قبل ارسال ۶۳ که هواپیماهای عراقی به زحمت خود را به تهران رساندند و بمب‌های کور می‌انداختند، تهران متوجه جنگ نبود. جنگ بیشتر یک بخش ثابت از اخبار بخش‌های خبری رادیو و تلویزیون بود و اینکه تعدادی بچه‌های پاسدار و بسیجی در جبهه‌ها درگیر هستند. به نظرم در این مقطع، آدم‌ها همان آدم‌ها بودند و هر طرفی می‌آمد، چه راستی‌ها و چه چپی‌ها، چه «یت» و چه «یون» در مواجهه با مساله جنگ خیلی فرقی با هم نداشتند.

معتقد هستید فضای افکار عمومی توسط ستاد تبلیغات جنگ به خوبی مدیریت نشد؟

اصلا ستاد تبلیغات جنگ کاری نکرد. آن آرامش را هم دولت برقرار می‌کرد. همیشه ارزاق با کوپن بود و مردم خیلی وضعیت جنگی را به لحاظ اقتصادی درک نمی‌کردند. همین الان حداکثر خاطره مردم از وضعیت اقتصادی جنگ چیست؟ کوپن! منتها همین را با انگلستان در جنگ جهانی دوم مقایسه کنید و ببینید چه وضعیتی حاکم بوده. اصلا بحث مردن از گرسنگی در شهرهای انگلستان مطرح بوده. تدبیرها در این سطح بوده که مردم از گرسنگی نمیرند. اینجا تمام مشکل این بود که به‌جای اینکه به هر کسی این میزان مرغ و برنج بدهند قدری کمتر دادند. تازه در بازار سیاه هم همه مواد غذایی پیدا می‌شد. آن قدر هم قیمت بازار سیاه بالا نبود. بازار سیاه را در وضعیت اقتصادی کنونی می‌توان فهمید. در آن بازار کوپنی هر چیزی را در بازار آزاد با دلار و درصدی بالاتر می‌شد تهیه کرد. درحقیقت در وضعیت جنگی اصلا کمبود مواد غذایی نداشتیم. البته خیلی‌ها دوست دارند برزگمایی کنند ولی اینها خاطرات روزمره مردم است و مطالعه میدانی کمی هم می‌شود جزئیاتش را فهمید.

به هر ترتیبی که بود ایران قطعنامه را پذیرفت. به نظر شما با پذیرش قطعنامه ما چه به دست آوردیم و از چه مواردی چشم‌پوشی کردیم؟

ما از نتیجه در میدان جنگ صرف‌نظر کردیم. قطعنامه هیچ دستاوردی برای ما نداشت به جز آتش‌بس. از ۱۰ بند قطعنامه تنها چند بندش اجرایی شد که مهم‌ترین‌شان بر اثر عواملی خارج از قطعنامه عملی شدند. مثلا صدام به الزام شورای امنیت اسرا را پس نداد.

دو سال بعد از قبول قطعنامه عراق، کویت را اشغال کرد و نیاز به سرباز و نیروی کار داشت. چون همه ارتش اسیر عراقی در ایران بودند. ۶۰ هزار اسیر عراقی در ایران بودند که اینها خورده و خوابیده بودند و وقتی برمی‌گشتند، می‌توانستند به میدان جنگ بروند یا در ادارات و نهادهای دولتی و کارخانه‌ها کار کنند. صدام آنها را می‌خواست و ضمنا می‌خواست خیالش از جانب ایران راحت باشد و وضعیت نه جنگ نه صلح بین ایران و عراق از بین برود و شرایط به ثبات برسد. لذا دو سه هفته بعد از اشغال کویت، هموار کردن مسیر تبادل اسرا را شروع ک